

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث درباره روایات مربوط به شورا در منابع اهل سنت بود. تعدادی از این روایات را در جلسه گذشته بحث کردیم. چهار روایت مطرح شد.

روایت پنجم، از سنن بیهقی روایت شده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود: «مَا يَسْتَعْنِي رَجُلٌ عَنْ مَشُورَةٍ»^۱ هیچ مردی از مشورت بی نیاز نیست.

این روایت هم بیش از رجحان و محبوبیت مشورت را نمی‌رساند. نه دلالت بر وجوب دارد؛ چون جمله خبری است و نه دلالت بر مسئله در خصوص حکومت دارد. با توجه به اینکه گفتیم مسئله امر حکومت از سوی خدای متعال، مفروغ عنه است و شاید هم ظهور در مسائل خصوصی و شخصی داشته باشد. به نظر می‌رسد روایات، بیشتر نظر به مسائل شخصی دارند؛ «مَا يَسْتَعْنِي رَجُلٌ عَنْ مَشُورَةٍ»^۱ اینکه هیچ کس از مشورت بی‌نیازی نیست، ظهور در این دارد که در مسایل شخصی و مسائل مربوط به خود این فردی که می‌خواهد درباره‌اش تصمیم بگیرد، مستغنی از مشورت نیست. اما مسائلی که خدا باید درباره آن تصمیم بگیرد را شامل نمی‌شود؛ یعنی هیچ کسی در آنچه خود باید درباره آن‌ها تصمیم بگیرد، بی‌نیاز از مشورت نیست. اما اینکه چه چیز مربوط به او و چه چیز مربوط به خدای متعال است، این روایت متعرض آن جهت نیست و در این ظهور دارد که آنچه مربوط به خود اوست، نیاز است که در آن مشورت کند و بی‌نیاز از مشورت نیست.

روایت ششم هم روایتی است که از بیهقی در شعب الایمان نقل می‌شود. از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: «مَنْ أَرَادَ أَمْرًا فَشَاوَرِ فِيهِ وَ قَضَيْتَ هَدًى لَأَرْشِدَ الْأُمُورَ»^۲ اگر کسی درباره امری بهترین مشورت را کند و بعد تصمیم بگیرد و حکم کند به بهترین راه‌ها هدایت خواهد شد. این روایت هم -همان‌طور که در روایت قبل گفتیم- ظهور در امری دارد که مربوط به خود انسان است. آنچه

۱. مَا يَسْتَعْنِي رَجُلٌ عَنْ مَشُورَةٍ. هیچ کس از مشورت بی نیاز نیست.

نهج الفصاحة، ج ۱۶۳۷

۲. مَنْ أَرَادَ أَمْرًا فَشَاوَرِ فِيهِ وَ قَضَيْتَ هَدًى لَأَرْشِدَ الْأُمُورَ. هر کس تصمیم به اجرای کاری می‌گیرد، برای آن مشورت کند و سپس انجام دهد تا به بهترین راه دست یابد.

در المثور، ج ۶، ص ۱۰

انسان باید درباره آن تصمیم بگیرد، اگر پس از مشورت تصمیم بگیرد به بهترین راهها هدایت می‌شود؛ اما آنچه که خدا باید درباره آن تصمیم بگیرد را شامل نمی‌شود

البته ما نگفتیم که این موضوع شامل حاکم نمی‌شود؛ بلکه گفتیم شامل تصمیم درباره حکومت نمی‌شود. چون تصمیم‌گیری درباره حکومت از اموری است که خدای متعال باید درباره آن تصمیم بگیرد و به کسی واگذار نشده است. این روایت شورای قبل از حکم را شامل نمی‌شود؛ یعنی شورایی که برای تعیین حاکم باشد. خلاصه آن امری را که خدا باید درباره آن تصمیم بگیرد را شامل نمی‌شود. «من أراد أمراً» یعنی امری که خود انسان باید درباره آن تصمیم بگیرد. بعد می‌گوید: «و قضیٰ هدی لأرشد الأمور» پس این معلوم می‌شود که مربوط به امری است که باید انسان درباره آن تصمیم بگیرد. اگر کسی بخواهد درباره امری تصمیم بگیرد، اگر مشورت کند و سپس تصمیم بگیرد به بهترین راهها هدایت خواهد شد.

انجا هم بحث دیگری دارد و آن اینکه می‌گوید: «من أراد أمراً» که باز هم این ظهور در تصمیم‌گیری فردی دارد و ظهور ندارد در اینکه «الناس اذا أراد أمراً». اینکه می‌گوید «من أراد أمراً فشاوَر فیهِ و قضیٰ هدی لأرشد الأمور.» ظهور در تصمیم‌گیری‌های فردی دارد یعنی فردی که می‌خواهد درباره کار خود تصمیم بگیرد و ظهور در تصمیم‌گیری‌های جمعی و یا تصمیم‌گیری برای دیگران ندارد؛ مگر کسی آن را با اطلاق یا چیز دیگری درست کند.

روایت هفتم که از منابع متعدد روایت شده درباره شأن نزول آیه «شَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ»^۱ است. این روایت را هم بیهقی در شعب الایمان روایت و هم دیگران در منابع دیگر آورده‌اند که «... لَمَّا نَزَلَتْ وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَا إِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَغَنِيَانِ عَنْهَا وَلَكِنْ جَعَلَهَا اللَّهُ رَحْمَةً لِّأُمَّتِي فَمَنْ اسْتَشَارَ مِنْهُمْ لَمْ يُعَدِّمْ رُشْدًا وَمَنْ تَرَكَهَا لَمْ يُعَدِّمْ غَيًّا». خدا و رسول بی‌نیاز از مشورت هستند؛ «عنها ولكن جعلها الله رحمة لأمتي فمن استشار منهم لم يعدم رُشدًا ومن تركها لم يعدم غيًّا»^۲ ولی خدای متعال مشورت را به جهت رحمت برای امت من جعل نموده است؛ پس هرکس از امت که در امور خود مشورت کند، از راه درست جدا نشده و یا محروم نخواهد شد و کسی هم که مشورت را رها کند و همیشه به رأی خود اعتکاف کند و از مشورت با دیگران سرباز بزند، از اشتباه مصون نخواهد ماند.

۱. آل عمران: ۱۵۹ فَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ

۲. الدر المنثور: ج ۲، ص ۹۰

این روایت اولاً با توجه به اینکه آمده: «أَمَّا إِنْ أَلَّهَ وَرَسُولُهُ لَغْنِيَانِ عَنْهَا» بنابراین حکم «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، حکم الزامی نیست؛ زیرا می‌فرماید «أَمَّا إِنْ أَلَّهَ وَرَسُولُهُ لَغْنِيَانِ عَنْهَا» خدا و رسول از مشورت بی‌نیاز هستند بنابراین حکم به مشورت که خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است، الزامی نیست. وقتی «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» اصلاً در محل و شأن نزولش برای الزام نیامده باشد، دیگر ما نمی‌توانیم از آن استفاده الزام برای سایر موارد کنیم. چون در اینجا مخاطب خود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و خود ایشان می‌فرماید: این «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» خطاب به من شده است، اما من نیاز به مشورت ندارم. بنابراین معلوم می‌شود که این امر، امر الزامی و مولوی نیست؛ چون امر مولوی در مواردی است که نیاز باشد و رسول خدا می‌فرماید ما بی‌نیاز از مشورت هستیم.

«ولكن جعلها الله رحمة لأمتي» معلوم می‌شود که امر «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» از امور امتنانه بوده و به دلیل امتنان بر امت است. معنی امتنان بر امت این است که کار بر امت آسان‌تر شود؛ یعنی بهتر و با رضایت خاطر و آرامش بیشتر اطاعت کنند. وقتی می‌گوییم امتنان است؛ یعنی موجب تسکین بر آنهاست و موجب آسان‌تر شدن کارها برای آنها خواهد شد. همان‌طور که در حدیث رفع می‌گوییم امتنانی است، چون برای آسان کردن کاربر امت وارد شده است. «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةُ: الْخَطَأُ، وَالنَّسْيَانُ، وَمَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَمَا لَا يَعْلَمُونَ، وَمَا لَا يَطِيقُونَ، وَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَالْحَسَدُ، وَالطَّيْرَةُ، وَالتَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقْ بِشَفَقَةٍ.»^۱ اینکه می‌فرماید «ولكن جعلها الله رحمة لأمتي» یعنی برای تسهیل امر بر امت و برای آسان‌تر شدن کار؛ یعنی برای آن است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنها دستور می‌دهد، این دستور با طیب خاطر بیشتر از سوی آنها انجام بگیرد و امتثال شود. پس نکته مشورت حاکم با دیگران این است؛ چون این درباره مشورت حاکم با دیگران وارد شده است. قبلاً هم گفتیم که این آیه اصلاً درباره مشورت برای تعیین حاکم آمده چون خطاب آن خود حاکم است. حاکم موجود مفروغ عنه، حاکمی که حاکمیت او مستقر است و خدا به او می‌فرماید: «شاورْهُمْ فِي الْأَمْرِ» پس اساساً نه این آیه و نه این روایت در مورد تعیین حاکم وارد نشده است؛ بلکه چون خطاب به خود حاکم و مربوط به شورای بعد الحکم است و نه شورای قبل الحکم و یا شورای مع الحکم.

۱. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۳۰۳، ح ۱۴ «[مسئولیت] نه چیز، از امت من برداشته شده است: خطا، فراموشی، آنچه بدان مجبور شوند، آنچه نمی‌دانند، آنچه از توانشان بیرون است، آنچه بدان ناچار شوند، حسادت، فال بد زدن، و تفکر و وسوسه آمیز در آفرینش، تا زمانی که به زبان آورده نشود.

لذا «ولكن جعلها الله رحمة لأمتي» به این معناست که این یک امر امتثانی و برای تسهیل امر برای امت است. در قسمت بعد هم دارد که «فمن استشار منهم لم يعدم رشداً، ومن تركها لم يعدم غياً» این بخش دوم روایت که ذیل آیه «شاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ» است، ظاهراً اشاره به مشورت در امور شخصی دارد؛ یعنی وقتی هر یک از افراد امت من در تصمیم‌گیری خود مشورت کند، هم از هدایت به راه بهتر محروم نخواهد شد و هم اینکه اگر مشورت نکند، از خطا مصون نخواهد بود. پس ظهور در مسائل شخصی دارد.

این مجموعه روایاتی است که ما از منابع اهل سنت به دست آوردیم. روایات بیش از این است منتها باقی روایات هم حول و حوش همین مضامین است و چیزی برتر از این مضامین را ما در روایاتی که در منابع اهل سنت وارد شده، نداریم. البته آقای قحطان عبدالرحمان الدوری هم بیش از این روایاتی را نیاورده است.

جمع‌بندی استفاده از این روایات در چند مطلب خلاصه می‌شود؛ مطلب اول اینکه امری که مشورت درباره آن شده، در هیچ‌کدام از این روایات مربوط به مشورت قبل از حکم نیست، مربوط به مشورت در خود حکم هم نیست؛ یعنی نه مربوط به شورای تعیین حاکم و نه مربوط به شورای حکومتی است. مربوط به شورا برای تعیین حاکم نیست چون گفتیم تمام این روایاتی که وارد شده ظهور در امری است که به خود مردم واگذار شده باشد. باید دید آن امری که به مردم یا به خود فرد واگذار شده است چیست؛ زیرا مشورت در آن امر وارد شده است و همه این روایت هم به همین امر نظر دارد. بنابراین اگر امری بود که نص درباره آن چنین بود که این امر از اموری است که لیس من شأن الناس - که در جای خود نصوص آن را خوانده‌ام و بحث هم کرده‌ایم - [پس در آن‌ها مشورت جایی ندارد]. از جمله خود این آیه: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» تا آنجایی که می‌فرماید: «وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» و آیات دیگر و یا روایات فراوان که گفتیم مثلاً در سیره نبویه ابن هشام موارد متعددی آمده است. چون ایشان از اعلام اهل سنت است و موارد متعددی را روایت کرده که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با قبایل عرب تماس می‌گرفت و آن‌ها را به اسلام دعوت می‌کرد، بعضی از قبایل عرب می‌گفتند ما آمادگی ایمان آوردن به تو و پیوستن به جمع شما را داریم منتها به شرط اینکه بعد از تو حکومت در اختیار ما باشد و بعد از تو ما حاکم باشیم. اما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود این امر در اختیار من نیست؛ این امر چیزی است که خدا باید درباره آن تصمیم بگیرد و همان روایت معروف «بَايَعَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ وَالْمَنْشَطِ وَالْمَكْرُوهِ وَ عَلَى أَثَرِهِ عَلَيْنَا وَ عَلَى

«أن لا ننازع الامر»^۱ هم در این باره است که این نشان می‌دهد که اهل امر مفروغ عنه بوده و از نزاع درباره آن نهی شده است که این خود نشان‌دهنده آن است که این امر مربوط به مردم نیست.

مطلب دوم هم اینکه باز از این روایات اجمالاً استفاده می‌شود که امر حاکم به مشورت با دیگران امری امتنانی است و در حقیقت ارشاد اقرب الأمور الی الرشید است. بهترین راه برای رسیدن به یک تصمیم‌گیری سالم، بی‌خطا و یا کم‌خطا، مشورت کردن است. بنابراین اصلاً این روایات و آیات در مقام بیان یک امر مولوی الزامی نیستند هرچند از این روایات ارشادی مطلوبیت شرعی استفاده می‌شود اما در حد استحباب و نه مطلوبیت شرعی در حد الزام.

البته ما در آینده خواهیم گفت که در مورد حاکم غیر معصوم، این سخن جا دارد که بگوییم در آنجایی که نیاز به تصمیم‌گیری در امور مهم وجود دارد، اگر احتمال بدهد که مشورت می‌تواند تأثیری در یافتن راه بهتر و درست‌تر داشته باشد، بر حاکم واجب می‌شود؛ البته نه از باب روایات، بلکه این روایات فقط می‌گویند که مشورت انسان را به راه درست راهنمایی می‌کند. ولی نتیجه این روایت آن می‌شود که چون حاکم وظیفه دارد که اصلح امور درباره ملت را تصمیم‌گیری کرده و مصلحت امت را رعایت کند، حق ندارد در رعایت مصلحت امت، سستی و تسامح و یا سهل‌انگاری به خرج دهد. ترک مشورت در مواقع لازم، یعنی در مواقع مهم نوعی تسامح در امور امت به شمار می‌رود و لذا ترک مشورت از این باب جایز نیست.

مطلب دیگری که از این روایت استفاده می‌شود این است که این مطلبی که از آغاز گفتیم که اساساً شورا در مواردی است که یک تصمیم‌گیرنده وجود داشته باشد؛ یعنی تصمیم‌گیرنده موظف به شورا و مشورت کردن است و نه برای تعیین خود تصمیم‌گیرنده. وقتی گفته می‌شود مشورت و شورا، یعنی آن کسی که حق تصمیم‌گیری دارد، با دیگران برای تصمیم‌گیری مشورت کند. لسان همه این آیات و روایاتی هم که خواندیم همین بود. لذا آنجایی که تصمیم‌گیرنده وجود دارد و این تصمیم‌گیرنده برای تصمیم گرفتن باید با دیگران مشورت کند؛ اما اینکه چه کسی باید تصمیم بگیرد و چه کسی حق تصمیم‌گیری و در چه چیزی را دارد؛ اصولاً این مسئله مربوط به خدای متعال است؛ البته در کل مسائل چه در حکومت و چه در غیر حکومت. ما دو مطلب داریم: یک مطلب این است که در چه امری و چه کسی باید تصمیم بگیرد؟ تصمیم‌گیری در امور از آن چه کسی است و این را چه کسی باید تعیین کند؟ هیچ منبعی جز خدا برای این کار وجود ندارد و این مخصوص خدای متعال است که اختیار و تصمیم‌گیری در دست چه کسی باشد و این است معنی:

۱. تنویر الحوالک، ج ۲، ص ۴

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» این مربوط به خدای متعال است که حق تصمیم‌گیری در امور از آن چه کسی باشد. چون اساساً این حق مخصوص خدای متعال است و خدا به هر که بخواهد واگذار می‌کند. ولی اگر خدا این حق را به کسی واگذار نکرد، اساساً حق تصمیم‌گیری مخصوص ذات خدای متعال است.

وقتی معلوم شد که چه کسی باید تصمیم بگیرد و حق تصمیم‌گیری به چه کسی سپرده می‌شود در این صورت مشورت برای تصمیم‌گیرنده توصیه شده است؛ لذا کسی که تصمیم‌گیرنده است و می‌خواهد برای امری تصمیم بگیرد، باید مشورت کند. این باید، چه باید ارشادی باشد و چه غیر ارشادی به هر معنا که می‌خواهد باشد، ولی این باید، باید بعد از تعیین محور و اساس تصمیم‌گیری است. بنابراین از روایات شورا، ما بیش از این استفاده نمی‌کنیم که آن کسی که حق تصمیم‌گیری دارد، آن هم بعد از اینکه این حق از جانب خدای متعال به او سپرده شد. به او گفته شده برای اینکه تصمیم بگیرد و این تصمیم‌گیری تو، تصمیم‌گیری سالم‌تری بوده و از خطا مصون باشد، با دیگران مشورت کن. بنابراین در مسائل حکومتی، بعد از اینکه معلوم شد که تصمیم‌گیری در امر حکومت از آن خدای متعال و بعد از اینکه معلوم شد که حق تصمیم‌گیری از آن چه کسی است، به آن تصمیم‌گیرنده گفته می‌شود در آنچه می‌خواهی تصمیم‌گیری مشورت کن.

پس روایات و ادله شورا کلاً ربطی به تعیین تصمیم‌گیرنده ندارد؛ چون ما گفتیم اولوالأمر و صاحب امر یعنی همین. ولی امر یعنی ولی آن تصمیم‌گیری؛ در آن تصمیم‌گیری اوست که ولایت و حق تصمیم‌گیری دارد. معنایی که واژه شورا هم در لسان روایات شورا و هم خود واژه شورا در زبان عرب می‌دهند این است که وقتی تصمیم‌گیرنده‌ای بخواهد تصمیم بگیرد، خوب است که مشورت کند. اما اینکه این تصمیم‌گیری حق چه کسی است و چه کسی باید تصمیم‌گیرنده باشد، مطلب دیگری است که اصلاً روایات شورا نظر به این جهت ندارد.

ما در محل خود گفتیم که معنای ولی امر و اولوالأمر یعنی آن کسی که حق تصمیم‌گیری درباره دیگران را دارد و آن حق بزرگی است. اصل معنای ولایت همین است؛ ولایت یعنی اینکه کسی حق داشته باشد درباره دیگران تصمیم بگیرد، بلکه حق داشته باشد که درباره خودش هم تصمیم بگیرد. این ولایت بر نفس هم به همین شکل معنا شده است؛ اگر ما مدعی شویم که کسی ولایت بر نفس دارد، یعنی حق دارد درباره خود تصمیم بگیرد. اگر می‌گوییم که کسی ولی طفل است؛ یعنی حق دارد درباره طفل تصمیم بگیرد. معنای

ولایت یعنی حق تصمیم‌گیری و شورا اصولاً برای کسی است که تصمیم‌گیرنده باشد نه برای تعیین تصمیم‌گیرنده و برای حق اصل تصمیم‌گیری. این خلاصه جمع‌بندی ما از روایات شورا و آیات شورا است.

یکی از حضار: طبق آیه، خداوند امر تصمیم‌گیری را به مردم واگذار کرده است. خدا می‌توانست این تصمیم‌گیری را خود انجام دهد و می‌توانست به مردم واگذار کند اما طبق آیه: «شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» خدا این تصمیم‌گیری را به مردم واگذار کرده است.

استاد: ما گفتیم که اصلاً این «شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ» خطاب به تصمیم‌گیرنده است. می‌فرماید: تویی که تصمیم‌گیرنده هستی، برای تصمیمات خود مشورت کن؛ بنابراین اصل تصمیم‌گیرنده مفروض غنه است که چه کسی باشد. به تصمیم‌گیرنده می‌گوید: برای تصمیم گرفتن مشورت کن و نه برای اینکه اصلاً کسی که تصمیم می‌گیرد کیست و چه کسی حق تصمیم‌گیری دارد. نگفته است برای تعیین ولی مشورت شود بلکه ولی که در هر امری معلوم است و او حق تصمیم‌گیری دارد که می‌گوید: تو که حق تصمیم‌گیری داری، برای اینکه تصمیم‌گیری با دیگران مشورت کن. اما خود حق تصمیم‌گیری از آن کیست؟ چه کسی حق تصمیم گرفتن دارد؟ لذا این مقوله ماقبل شورا است.

و صلی‌الله علی محمد و آله و سلم